

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و هفتم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۷ گنج حضور، بخش پنجم

غفلت و کفرست مایه جادوی
مَشَعَلَه دین است جانِ موسوی

–(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۳)
–مَشَعَلَه: مشعل

سرمایه اصلی و اولیه جادوگری، غفلت از خدا و کفر است، یعنی هر لحظه با آوردن ذهن به مرکز روی مرکز عدم و زندگی را بیوشانی و به جای خرد زندگی، برحسب همانیدگی‌ها فکر و عمل کنی. درحالی که فضاگشایی و زنده شدن به زندگی، مشعلِ دین است.

من به جادویان چه مانم ای وقیح؟
کز دمم پُررَشک می گردد مسیح

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۴)

ای بی حیا، من چه شباهتی به جادوگران دارم؟ در حالی که به خاطرِ نَفَسِ گرم و زنده کننده‌ام حتی حضرت مسیح
نیز به حالِ من غبطه می خورد.

نکته ۱: ما باید از خود سؤال کنیم با وجودی که مولانا سال‌ها مامور بیدار کردن انسان‌ها بوده‌است، چرا این قدر بی‌مشتري‌ست؟ برای این که او می‌خواهد زمین ذهن انسان‌ها را شخم بزند و کسی حاضر نیست من ذهنی و «می‌دانم» خود را که بر حسب پندار کمالش است، شخم بزند.

نکته ۲: ما باید زیر بار برویم که به‌عنوان من ذهنی یا هشیاری جسمی که همیشه توام با درد، تنگ‌نظری، مقایسه، حسادت و دیدن عیب دیگران است، با هر فکر و عملی که انجام می‌دهیم در حال خرابکاری و ویران کردنیم و فقط عشق است که آبادان می‌کند و نظم می‌بخشد.

من به جادویان چه مانم ای جنب؟
که ز جانم نور می گیرد کتب

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۵)

-جنب: کسی که آلوده به نجاست باشد

ای ناپاک که آلوده به نجاست همانیدگی‌ها هستی و نیروی زندگی این لحظه را به درد، مانع و مسئله تبدیل می‌کنی، من چه شباهتی به جادوگران دارم؟ درحالی که همه کتاب‌ها از جان من نور می‌گیرند.

چون تو با پَرِّ هوا برمی پری
لاجرَم بر من گُمان آن می بری

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۶)

-لاجرَم: به ناچار

[در داستان موسی به فرعون و در ما هشیاری حضور به من ذهنی می گوید:] از آن جایی که تو با بال و پَرِ خواسته‌های نفسانی پرواز می کنی و با همانیدگی‌های مرکزت زندگی می نمایی، ناگزیر نسبت به من که مرکزم عدم است و خرد کل مرا اداره می کند چنین گُمان بدی داری و مرا جادوگر می پنداری.

هر که را افعال دام و دَد بُود
بر کریمانش گمانِ بد بُود

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۷)

هر کس که کارها و رفتارهایش مانند اعمال چهارپایان و حیوانات وحشی باشد، هشیاری جسمی داشته و فکرش در حد حیوان باشد، در این صورت نسبت به انسان‌هایی که به زندگی زنده شده و یا روی خود کار می‌کنند، گمان بد می‌برد.

نکته: ما به عنوان من‌ذهنی هشیاری جسمی را اصل می‌دانیم، عقل خود را در آبادانی و نظم جهان کامل دانسته، نیازی به هشیاری حضور، اصلاح و تغییر خود نمی‌بینیم، اعتقادی هم به تسلیم و فضاگشایی، بهره‌گیری از دانش بزرگان و کمک آن‌ها نداریم؛ درحالی که باید این موارد را در خود بازبینی کرده و خرد زندگی را به مرکزمان بیاوریم.

چون تو جزو عالمی هر چون بوی
کل را بر وصف خود بینی غوی

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۸)

-بوی: باشی

-غوی: گمراه

چون تو ای گمراه، به عنوان هشیاری هر لحظه یک چیزی را به مرکزت می‌آوری، جذب آن شده و از جنس این جهان می‌شوی، بنابراین از جنس هر چیزی که باشی، جهان کل را که نماد خداوند است نیز برحسب آن می‌بینی و نمی‌توانی ذات خداوند را در هر چیزی ببینی.

نکته: این بد دیدن ما به خاطر مرکز همانیده و تغییر فکرها است. هر لحظه فکرهای ما برحسب همانیدگی‌ها تغییر می‌کند و ما بد می‌بینیم.

گر تو برگردی و برگردد سرت
خانه را گردنده بیند منظرت

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۹)

برای مثال، اگر تو به دور خود بچرخی، سرت به دوران می افتد و آنگاه خیال می کنی که خانه به دور سرت می چرخد. درحالی که خانه سر جای خود ایستاده است و این تویی که خانه را چرخان می بینی.

[اگر به ذهن خود نگاه کنیم می بینیم که فکرها هر لحظه عوض می شوند، ما می توانیم به عنوان حضور ناظر و امتداد خداوند ثابت و ساکن باشیم و فقط به چرخش فکرها نگاه کنیم.]

ور تو در کشتی روی بر یم روان
ساحل یم را همی بینی دوان

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۰)

-یم: دریا

مثال دیگر، اگر سوار کشتی شوی و بر دریا سفر کنی، ساحل دریا را متحرک و گردان می بینی؛ در حالی که تو در حال حرکتی، نه ساحل دریا که ثابت است.

نکته ۱: آیا بالاخره ما می‌خواهیم قبول کنیم که هر فکر و عملی که با من ذهنی انجام دهیم منجر به درد و خرابکاری می‌شود، یا نه می‌خواهیم همچنان به بودن در ذهن ادامه دهیم و فقط کمی آن را اصلاح نماییم؟ در این صورت باید بدانیم که تبدیل هشیاری جسمی به هشیاری حضور باید در ما صورت پذیرد و تا آن زمان باید متعهدانه روی خود کار کرده و ذهن همانیده خود را به کلی شخم بزنیم و آن را ویران کنیم، چراکه من ذهنی اصلاح‌ناپذیر است و باید به‌طور کلی از میان برود.

نکته ۲: ما نمی‌توانیم با عیب‌جویی، عیب‌گویی، انتقاد، ابروریزی، خشم، ترساندن و کتک زدن کسی را تغییر دهیم و اصلاح نماییم، بلکه تنها زمانی که فضا را باز کنیم و از جنس زندگی شویم، با ارتعاش به عشق می‌توانیم نظم، برکت و آبادانی را در جهان ایجاد نماییم.

گر تو باشی تنگ دل از مَلَحْمَه
تنگ بینی جو دنیا را همه

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۱)

-مَلَحْمَه: جنگِ خانمان برانداز، حادثه ناگوار

مثال دیگر، اگر تو بر اثر حادثه‌ای ناگوار ملول و دل تنگ شده باشی، همه دنیا را تنگ می بینی. در حالی که دنیا تنگ و تاریک نیست، بلکه تو از هر جنسی که باشی، با مرکز عدم یا مرکز همانیده، دنیا را نیز همان طور می بینی.

نکته: هیچ گاه نباید مرکز انسان جسم باشد، ما باید قبل از مرگ جسمی برای منظور آمدن به این جهان و زنده شدن به خدا، همه همانیدگی‌ها و دردها را شناسایی کرده و بیندازیم، تمام رنجش‌های خود را ببخشیم، در انداختن آن‌ها تردید نکنیم و هر لحظه مرکز خود را عدم نگه داریم.

ور تو خوش باشی به کامِ دوستان
این جهان بنمایدت چون گُلستان

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۲)

و اگر تو در کنار دوستان شاد باشی، همین دنیا را که به نظر تنگ و تاریک می آید به صورت گلستان خواهی دید.

ای بسا کس رفته تا شام و عراق
او ندیده هیچ جز کفر و نفاق

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۳)

مثال دیگر، بسیاری کسانی که برای سیر و سفر تا شام و عراق رفته‌اند، اما فقط در ذهنشان بوده و چیزی جز کفر و دورویی، اتفاقات و وضعیت‌هایی که ذهن نشان می‌دهد ندیده‌اند.

نکته: ما همیشه در ذهن زندگی می‌کنیم و هر لحظه از فکری به فکر دیگر می‌رویم، به‌عنوان مثال با این که در کلاس درس نشسته‌ایم چیزی یاد نمی‌گیریم، چون فقط با افکار خود مشغول هستیم. همچنین در سفرها نیز فقط در مقایسه هستیم، هیچ‌جا برای ما تازگی ندارد، بلکه مثل جاهای دیگر است. درحالی‌که اگر به حضور زنده شویم، می‌توانیم زندگی را لحظه‌به‌لحظه تجربه کرده و در هر چیزی و هر کسی تازگی زندگی را حس کنیم.

وی بسا کس رفته تا هند و هری
او ندیده جز مگر بیع و شری

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۴)

-هری: هرات

-بیع و شری: خرید و فروش

و ای بسا افرادی تا سرزمین هند و هرات رفته‌اند و جز خرید و فروش چیزی ندیده‌اند. چون همه فکر و هدفشان داد و ستد، سود بیشتر و تجارت بوده و در نتیجه از جاذبه‌های سفر، دیدن مناظر، راه‌ها و آدم‌ها غافل مانده‌اند. به عبارتی آن‌ها در ذهنشان مشغول بوده و از تماشای برکات این لحظه محروم مانده‌اند.

وی بسا کس رفته ترکستان و چین
او ندیده هیچ جز مکر و کمین

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۵)

و چه بسا اشخاصی که به ترکستان و چین سفر کرده‌اند، اما در آن جا مدام در فکر این بوده‌اند که نکند گرفتار
حیله و دام رهنمان شوند.

چون ندارد مُدرکی جز رنگ و بو
جمله اقلیم‌ها را گو بجو

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۶)

-مُدْرک: ادراک‌شده، در این جا به معنی مطلوب و مراد است

چون آن‌ها هیچ درکی غیر از فکرها و هیجان‌ات خود ندارند و هر لحظه اسیر فکرها و دردهای ذهنی هستند، به آنان بگو که اگر سراسر جهان را نیز بگردند چیز جدیدی جز آن چه ذهنشان نشان می‌دهد نمی‌بینند و یاد نمی‌گیرند.

گاو در بغداد آید ناگهان
بگذرد او زین سران تا آن سران

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۷)

برای مثال، ناگهان گاوی وارد شهر بغداد می‌شود و از این سر شهر به آن سر شهر می‌رود.

[تمثیل انسانی است که پس از ورود به این جهان و درست کردن من‌ذهنی از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر می‌رود و به دنبال نیازهای روان‌شناختی مانند گرفتن تأیید و توجه، پز دادن، برتر درآمدن، مقایسه و زیاد کردن چیزهاست.]

از همه عیش و خوشی‌ها و مزه
او نبیند جز که قشرِ خربزه

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۸)

او از مغز، عمق و مزه واقعی زندگی که از مرکز عدم و فضای گشوده شده می‌آید، خبری ندارد و فقط به پوست خربزه، یعنی همانیدگی‌ها و به آن چه که ذهن معتبر و باارزش می‌داند مشغول است.

که بُود افتاده بر ره، یا حَشیش
لایق سیران گاوی یا خَریش

–(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۹)

–حَشیش: گیاه خشک، علف
–سیران: سیر و گردش، در این جا به معنی التذاذ و خوش آمدن است

و او فقط به دنبال الگوهای همانیده، فکرهای خشک و پوسیده است و از آن‌ها خوشی و لذت می‌گیرد. چنین
کام‌جویی از همانیدگی‌ها و سیر و گردش در ذهن فقط لایق گاو و خر است.

نکته: آیا ما همیشه دنبال پوست خربزه یعنی همانیدگی‌ها و چیزهای ذهنی هستیم؟

آیا همیشه در فضای مجازی ذهن، با زمان مجازی و حال مجازی کار می‌کنیم؟ یعنی با کم و زیاد شدن پول و سایر همانیدگی‌ها غمگین و خوشحال می‌شویم و شب‌ها خوابمان نمی‌برد؟

اگر چنین است باید بدانیم ما به پوست خربزه چسبیده و مغز و زندگی را رها کرده‌ایم، مگر نه این است که ما به این جهان آمده‌ایم تا به خدا زنده شویم؟!

خشک بر میخ طبیعت چون قدید
بسته اسباب، جانش لایزید

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۸۰)

-قدید: گوشت خشکیده نمک سود
-لایزید: افزون نمی شود

جان و تن من های ذهنی مانند گوشت خشک و بی رمقی است که به چارمیخ این جهان و چیزهایی که ذهن نشان می دهد، کشیده شده است. آن ها اسیر سبب سازی های ذهنشان هستند، بر اساس سببها و ابزارهای ذهنی کار می کنند و هیچ گاه دست به فضاگشایی نمی زنند، بنابراین بر جان و هشیاری حضورشان افزوده نمی شود.

وَأَنْ فَضَايِ خَرَقٍ اسباب و علل
هست ارضُ اللهُ، اى صدرِ أَجَلِ

-(مولوى، مثنوى، دفتر چهارم، بيت ۲۳۸۱)

-خَرَق: پاره کردن
-صدرِ أَجَل: وزير اعظم، بزرگ‌ترين وزير

اى انسان خردمند، آن فضايى كه سبب‌سازى، فكرها و حرکات ذهن را پاره مى‌كند، زمين خدا يا فضاي
گشوده‌شده است كه با مهم ندانستن چيزهايى كه ذهن نشان مى‌دهد، فكر نكردن برحسب آنها، ناظر ذهن
بودن و فضاگشايى به دست مى‌آيد.

«... وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ...»

«... و زمین خدا پهناور است...»

(قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۱۰)

هر زمان مُبدَل شود چون نقشِ جان
نو به نو بیند جهانی در عیان

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۸۲)-

اگر انسان فضا را باز کرده و مرکزش را عدم نگه دارد، فضای لایتناهی درونش مانند نقشِ جان که بی نقش است، هر لحظه تغییر کرده و گسترده تر و زیباتر می شود، بنابراین او می تواند انعکاس فضای درونش را به صورت جهانِ جدید و تازه ای ببیند و آن را عیناً تجربه کند.

گر بُود فردوس و آنهارِ بهشت
چون فسرده یک صفت شد، گشت زشت

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۸۳)

-آنهار: جمعِ نهر به معنی جوی آب

مولانا مثال می زند که اگر انسان مانند بهشت و جویباران بهشتی هم باشد ولی تنها با یک چیز همانیده شده و هشیاری اش با آن چیز منجمد و بسته شود، در این صورت زشت و ملال آور خواهد شد.

[به بیانی دیگر اگر زندگی ما مثل بهشت باشد، ولی با چیزهای مختلف همانیده باشیم، بالاخره زندگی مان خراب شده و دچار درد خواهیم شد.]

یومِ دینِ که زُلزَلتِ زُلزَالَها
این زمین باشد گُواهِ حالِها

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۷۶)

در روز قیامت یعنی این لحظه ابدی که زمین ذهن و همانیدگی‌ها سخت به لرزه درمی‌آید، با ایجاد درد احوالِ بندگان را گواهی می‌دهد که سخت همانیده هستند و باید با فضاگشایی و تسلیم، زندگی به تله‌افتاده در همانیدگی‌ها را آزاد کنند، روی پای زندگی بایستند و به بی‌نهایت خدا زنده شوند.

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا»

«آن گاه که زمین لرزانده شود به سخت ترین لرزه هایش.»

(قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۱)

کو تُحَدِّثُ جَهْرَةً أَخْبَارَهَا
در سخن آید زمین و خارها

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۷۷)

زیرا در آن هنگام که فضای درون باز می‌شود و قیامت انسان به وقوع می‌پیوندد، زمینِ ذهن، همانیدگی‌ها و خارِ دردها آشکارا خبرهای خود را بازگو می‌کنند و به سخن درمی‌آیند، یعنی به ما قدرت شناسایی و نحوه انداختن همانیدگی‌ها را می‌دهند.

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا»

«آن گاه که زمین لرزانده شود به سخت‌ترین لرزه‌هایش.» [زمین نماد ذهن است.]

«وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا»

«و زمین بارهای سنگینش را بیرون ریزد.»

«وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا»

«و آدمی بگوید که زمین را چه رسیده‌است؟»

– «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»

«در این روز زمین خبرهای خویش را حکایت می کند.»

– «بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا»

«از آنچه پروردگارت به او وحی کرده است.»

– «يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ»

«در آن روز مردم پراکنده از قبرها بیرون می آیند تا اعمالشان را به آنها بنمایانند.»

– «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»

«پس هر کس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد آن را می‌بیند.»

– «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»

«و هر کس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد آن را می‌بیند.»

(قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۱-۸)

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)
با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خانم شکوه



با سلام

هفته گذشته که صحبت از کور شدن و رو ترش کردن بود، با خودم فکر می کردم که چرا مولانا از ما می خواهد کور باشیم و اخم کنیم؟ یادم آمد که مادر بزرگم هم همیشه می گفت به شهر کورها که رسیدی دستت را بگذار روی چشمهایت.

رو تُرُش کن که همه رو تُرُشانند اینجا
کور شو، تا نخوری از کفِ هر کور عصا

-(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۹)

با خودم فکر می‌کردم تا به حال که داشتیم یاد می‌گرفتیم بینا شویم، چراغ خود را بی‌فروزم، اگر سر که سرکگی افزون کرد، ما شکرش را زیاد کنیم؛ توی این فکرها بودم و در محوطه دانشگاه راه می‌رفتم که فردی در حالی که با دوستش صحبت می‌کرد و عقب عقب می‌آمد، نزدیک بود به من برخورد کند.

البته که من انتظار نداشتم آن شخص پشت سرش را ببیند، پس بی‌هیچ بگو مگو و مکثی مسیر خود را تغییر دادم تا با او برخورد نکنم. متوجه شدم که با این کار، من چشمم را بر کوری آن شخص بستم، درحالی که خودم داشتم می‌دیدم. متوجه شدم که کوری که مولانا از آن صحبت می‌کند، بیشتر از نوع نادیده گرفتن است تا ندیدن. یعنی وقتی می‌بینی اطرافیان آن‌چه تو می‌بینی را نمی‌بینند، ندیدن آن‌ها را نادیده بگیر و از کنارشان بگذر، در مقابلشان قرار نگیر و گرنه زیر دست و پایشان له می‌شوی!

در برنامه ۹۸۲ گنج حضور نیز توضیح داده شد که کوری که مولانا از آن سخن می‌گوید از نوع کوری عشق است:

کُورِیِ عَشَقِ سِتِ اَیْنِ کُورِیِّ مَن
حُبِّ یَعْمِی وَّ یَصِیْمِ اسْتِ اَی حَسَنِ

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۲)

عشق کور و کر است. عاشق عیب‌های معشوق را نمی‌بیند، اگر هم ببیند چشمش را می‌بندد و عیب‌پوشی می‌کند. اگر عیب‌های معشوق را به او بگویند گوش‌هایش گویی نمی‌شنوند.

کورم از غیر خدا، بینا بدو
مقتضای عشق این باشد بگو

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۳)
-مقتضا: لازمه، اقتضاشده

عاشق زندگی که باشی به جز زیبایی نمی بینی و اگر هم بینی توجهت را بر روی زیبایی ها می گذاری و عادت خود را که تمرکز بر روی عیبها و زشتیها بود برمی گردانی و کم کم عادت می کنی به نیک دیدن و منعکس کردن نیکی. تو محکوم نیستی در عادت بمانی. همه رفتارهای من ذهنی که مخرب هستند، نوعی عادت هستند، خشم، حسادت، ترس، ای امان از ترس. هربار خشمگین می شویم مغز همان را تجربه می کند که مست از شراب تجربه می کند. به قول مولانا شهوت مثل خمر و بنگ است، نوعی اعتیاد است که می توان آن را ترک کرد.

دان که هر شهوت چو خمر است و چو بنگ
پرده هوش است و، عاقل زوست دنگ

–(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱۲)
–دنگ: احمق، بی هوش

ترک شهوت‌ها و لذت‌ها سخاست
هر که در شهوت فروشد، برنخاست

–(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۲)

رها کردن و ادامه ندادن و خارج شدن از چرخه عادت نیاز به آگاهی و حضور دارد، تا با حضور ناظر توجه خود را بر خوی خوب متمرکز نکنی، تا عاشق نشوی، این اتفاق به طور کامل نمی افتد. تنها با وصل شدن به زندگی با تداوم حضور ناظر این تغییر صورت می گیرد. یعنی وقتی امتداد او شدی، او خود عادت خود را می گرداند به وقت.

عادت خود را بگردانم به وقت
این غبار از پیش، بنشانم به وقت

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۷)

-سقیم: بیمار

جالب است که وقتی بالاخره این اتفاق می افتد و عادت عوض می شود، وقتی در شرایط مشابه دیگر نمی رنجی، دیگر شکایت نمی کنی، دیگر واکنش نشان نمی دهی؛ ابتدا غم و ناراحتی را تجربه می کنی، چون گویی آن چه به آن عادت داشتی می میرد و تو برایش سوگواری می کنی. این چنین است که در این راه بارها و بارها می میری و دوباره زاده می شوی، تا آن چه پیش از تولد تو آغاز شده بود را به پایان برسانی، محصولی کامل و پر بها که داغ عشق بر آن خورده است، دل عاشقی که هرگز نمی میرد.

بمیرید، بمیرید، در این عشق بمیرید
در این عشق چو مردید، همه روح پذیرید

بمیرید، بمیرید و زین مرگ مترسید
کزین خاک برآید، سماوات بگیریید

-(مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۳۶)-

پس کور شدن یعنی تمرکز نکردن بر بدی‌ها و ناهنجاری‌ها و در عوض متمرکز شدن بر نیکی‌ها و هنجارها. و رو ترش کردن یعنی پنهان کردن شادی بی‌سبب در حضور کسانی که زندگی را تیره و تار می‌بینند. که البته فکر می‌کنم وقتی کسی به آن درجه رسیده باشد، این شادی و این نور قابل پنهان کردن نباشد. البته بنده هنوز به آن جا نرسیده‌ام و از این روست که باید به توصیه مولانا آن اندک نور را پنهان کنم تا خاموش نشود و آن‌گاه که دیگر از همه تعلقات فارغ شوم و به شادی بی‌سبب برسم، دیگر بخواهم هم نمی‌توانم آن را پنهان کنم و آن وقت دیگر به قول مولانا هرچه بادا باد.

تا که هشیاری و باخویش، مُدارا می‌کُن
چونکه سرمست شدی، هر چه که بادا، بادا

-(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۹)

با مهر
شکوه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید